

یادداشت

غربت و تنهایی آدم ها

نگاهی بر «آذرباد» نسیم مرعشی



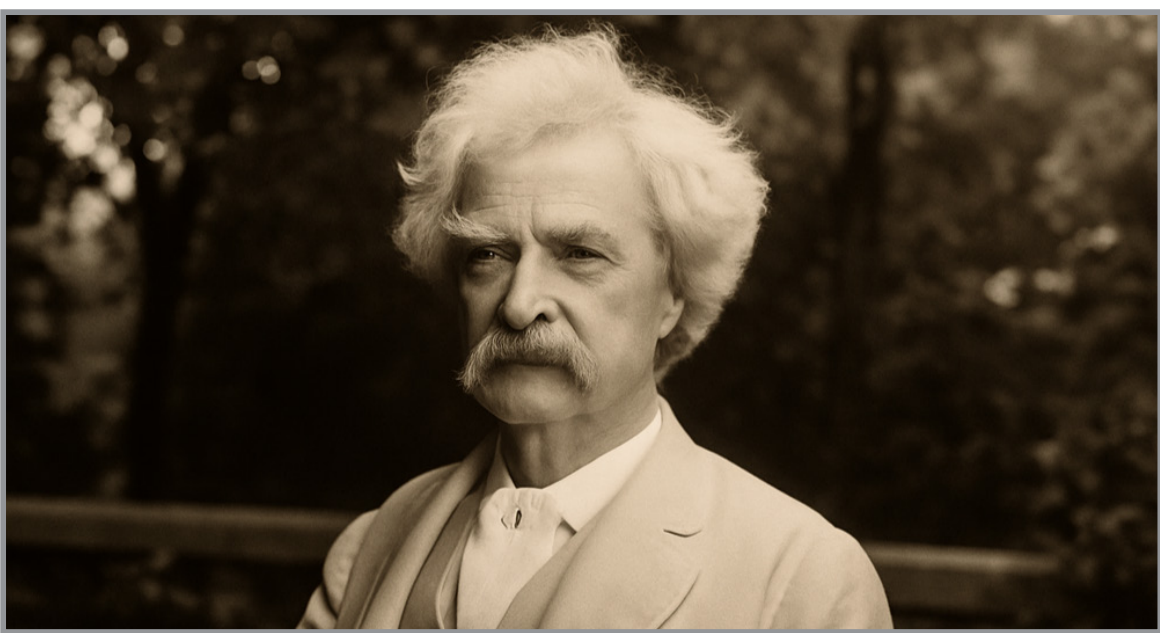
مریم طباطبائیها

مترجم و منتقد

همیشه با خودم فکر می‌کنم که غربت و تنهایی، غمی دارد که نه تقسیم و نه تمام شدنی ست. غربت را با هر وزنه‌ای که بسنجی سنگین است و آنچنان رها قابل تحمل که گاه انسان را تا مرز نابودی پیش می‌برد. انسان تنها غمش سنگین تر می‌شود و شادی هایش کم‌جان‌تر. انسان غریب در هر ثانیه‌ای از زندگی اش به دنبال عناصری از خانه می‌گردد تا با ولبع آن راه به درون بکشد. کتاب «آذرباد» نوشته نسیم مرعشی، شاید تعریفی عمیق و در عین حال روشن و واضح از غربت برای من بود. داستانی از تجربه مهاجرت غیرقانونی آدم‌ها و تنهایی بی‌وصف آنها در مواجهه با این نوع مهاجرت. آذرباد، نگاهی انسانی با موضوعات و معضلات روزمره در مورد زندگی مهاجران غیرقانونی در یکی از کمپ‌های فرانسه را در برابر دیدگان خواننده به تصویر می‌کشد. پیچیدگی‌های روابط خانوادگی یا روابط احساسی آنها گره می‌خورد و ملغمه‌ای از گره‌های کور و مشکلات حل نشدنی را می‌سازد. داستان از فضای بسته کمپ مهاجران و فضای بسته و خاکستری آنجا آغاز می‌شود. قهرمان اصلی روایت، دختری جوان به نام آذرباد است که به واسطه تسلط کاملش به زبان فرانسه، رابطی میان مهاجران و نهادهای رسمی فرانسه شده است و داشتن چنین بار سنگینی بر شانه، آنها در چنین فضای تیره و خاکستری‌ای خود عذاب زندگی در غربت را دوچندان می‌کند. شاید اولین نقطه‌ی چشمگیر و روشن در این روایت، توصیفات احساسی کتاب باشد. شرح و بسط تک تک لحظات زندگی این آدم‌ها در کمپ، از روایت آذرباد، داستانی قدرتمند ساخته است. رمان پر از شخصیت‌هایی ست که هرکدام منحصر به فرد هستند و هرکدام به نوعی تجربه‌ای خاص از مهاجرت را پیش چشم‌های خواننده روشن می‌سازند. زن‌ها و مردهای زیادی در پیشبرد این داستان نقش دارند که به زعم من نبود هر کدامشان می‌توانست این روایت را با نقعی بزرگ رویه‌ور کند. آذرباد به عنوان شخصیت اصلی این روایت، از نقش مهمتری برخوردار است و روابط او با عناصر دیگر، لایه‌های عمیق‌تری از هویت‌های انسانی، مهدلی، تنهایی و فرسایش روح را روشن می‌سازد. آذرباد نه تنها منفعل و در انتظار سرنوشت نیست بلکه تمام تلاش را می‌کند تا با آنچه پیش رو دارد و مطلوبش نیست بچکد. روایت در رمان مرعشی، به صورت سوم شخص تعریف می‌شود. روای داستان با تسلطی کامل بر تجربه‌های شخصیت اصلی رمان یعنی آذرباد، خواننده را با خود همراه می‌سازد. به خواننده این امکان را می‌دهد تا با آذرباد همذات پنداری کند. به واسطه روای سوم شخص، توصیفات از فضای رمان دقیق تر، موşkافانه‌تر و ملموس تر است و به راحتی می‌توان فضای میان شخصیت‌ها و روابط میان آنها را توصیف کرد. با این نوع روایت حس فاصله، بی‌ثباتی و فضای خاکستری کمپ بسیار دقیق‌تر و زیباتر برای خواننده شرح داده می‌شود. روایت مرعشی پر از جزئیات است و خواننده برای همسو شدن هر چه بیشتر با روایت به آن نیاز دارد. شرح فضای پاریس برای یک مهاجر، فضای کمپ، سرمای طاقف فرسای آنجا، روایت خشک و عبوس آدم‌ها و حتی داشتن شوق برای ساده‌ترین وسایل زندگی، خواننده را دقیقاً در میان صحنه قرار می‌دهد. در داستان‌های دیگری که حول محور مهاجرت می‌چرخند، خواننده همیشه منتظر پایانی سیاه و یا کاملاً سفید می‌ماند. نجات یا عدم وجود زندگی آی آرام. اما تمرکز مرعشی بیشتر بر مواجهه انسان‌ها با معضلات زندگی در چنین شرایطی ست. پارادوکس میان دانستن زبان بیگانه و تبدیل شدن آذرباد به صدای بقیه آدم‌ها، در کنار سکوت او رقیال درگیری‌های احساسی و درونی خودش، یکی از نقاط قوت این داستان به حساب می‌آید. فضای داستان آذرباد ترکیبی قوی از سردی فیزیکی و سردی عاطفی ست که به واسطه وجود کمپ مهاجرین غیرقانونی شکل گرفته است. مرزی میان بودن و نبودن، میان رفتن و ماندن و میان تمام بلاتکلیفی‌های دنیا. کمپ در حاشیه پاریس قرار دارد در فضاییست بدون نور و سرد با اتاق‌هایی کوچک و وسایل ابتدایی. امید در این آدم‌ها گاهی پرترنگ است و گاهی کم‌جان می‌شود. سرمای هوا و اقلیم بی‌ثبات کمپ تلاشی است برای نشان دادن حال روحی آدم‌های این داستان. وضعیت درونی آدم‌هایی که بیم و امید از مولفه‌های اصلی زندگی‌شان است. بی‌زیگی یکی دیگر از سطور پر رنگ زندگی آدم‌های داستان مرعشی است. در فصل‌هایی از کتاب، ریمت داستان کند و پیشرفت داستان آرام‌تر از حد انتظار می‌شود. شاید این موضوع خواننده‌ای که تعلیق را دوست دارد خسته کند اما نویسنده با فاصله داستان را با حادثه‌ای چشمگیر به سرانمایی خوشایندی بر می‌گرداند. پیرنگ داستان مرعشی ساختاری خطی امالایه دار دارد که بیشتر بر تحول درونی شخصیت‌ها و فضاسازی احساسی استوار است. اینچنین پیرنگی بیشتر تمرکز خود را بر تحول شخصیت می‌گذارد تا حادثه محصور بودن روایت. در این نوع داستان استفاده از فضا و روابط به عنوان ابزار پیش برنده داستان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

ساموئل لنگه‌هورن کلمنس که بیشتر با نام ادبی «مارک تواین» شناخته می‌شود، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و طنزنویسان قرن نوزدهم آمریکاست. او در کنار نویسندگانی چون ناتانیل هاوثرن و هرمان ملویل، به شکل‌گیری ادبیات کلاسیک آمریکا کمک شایانی کرد. آثار تواین، بالحنی شوخ طبعانه و نگاهی نقادانه، نه تنها سرگرم‌کننده‌اند بلکه آینه‌ای تمام‌نما از جامعه، نژاد، سیاست و اخلاقیات آمریکای قرن نوزدهم به‌شمار می‌آیند. تواین در سال ۱۸۳۵ در ایالت میسوری متولد شد و دوران کودکی‌اش را در حاشیه رودخانه می‌سی‌سی‌پی گذراند؛ تجربه‌ای که بعدها الهام‌بخش برخی از مهم‌ترین آثارش شد. او کار خود را به عنوان خبرنگار و چاپچی آغاز کرد، اما با نوشتن داستان‌هایی کوتاه و سپس رمان‌هایی پرفروش، به شهرتی جهانی دست یافت. بدون شک مهم‌ترین اثر مارک تواین، رمان ماجراهای هاکلبری فین (۱۸۸۵) است. این کتاب از دید بسیاری از منتقدان، اولین رمان مدرن آمریکایی محسوب می‌شود. تواین در این اثر با نثری روان، طنزی تند و شخصیت‌هایی زنده، به نقد جامعه نژادپرست و سنت‌زده جنوب آمریکا می‌پردازد. شخصیت اصلی، هاک، نو جوانی سرکش و آزاده است که همراه با یک برده فراری به نام «جیم»، سفری ماجراجویانه را در دل رودخانه می‌سی‌سی‌پی آغاز می‌کند. وجه برجسته رمان در زبان آن نهفته است: تواین به‌جای استفاده از زبان معیار، از گویش‌های محلی جنوب آمریکا بهره برده و همین امر به اثر اصالتی ویژه بخشیده است. این کتاب نه تنها داستانی پرکشش دارد، بلکه به پرسش‌های عمیق‌تری درباره وجدان، آزادی، نژاد و نفاق اجتماعی پاسخ می‌دهد. رمان ماجراهای تام سایر (۱۸۷۶) نیز از دیگر آثار برجسته تواین است که اغلب در کنار «هاکلبری فین» خوانده می‌شود. تام، پسری بازیگوش و کنجکاو است که در شهر کوچکی در کنار رودخانه می‌سی‌سی‌پی زندگی می‌کند. برخلاف هاک، او بیشتر نماینده یک کودک سنتی با خیال پردازی‌های کودکانه و گرایش به ماجراجویی است. این رمان بیش از آنکه تنها داستانی برای نوجوانان باشد، تصویری است از زندگی اجتماعی آمریکای دهه ۱۸۴۰، جامعه‌ای که هنوز میان سنت و مدرنیته، دین و دنیا، آزادی و بردگی در نوسان است. تواین با مهارتی مثال‌زدنی، از خلال داستان‌های کودکانه، نقد‌های عمیق اجتماعی و فرهنگی ارائه می‌دهد. تواین تنها به داستان‌های کودکانه و نوجوانانه اکتفا نکرده است. او در آثار دیگری همچون یک یانکی اهل کنیتیکت در دربار شاه آرتور (۱۸۸۹) مفاهیم زمان، پیشرفت و تمدن را زیر ذره‌بین می‌برد. در این رمان، فردی از قرن نوزدهم آمریکا به‌طور معجزه‌آسا به قرون وسطی منتقل می‌شود و با جامعه‌ای واپس‌گرا و سطله‌جو مواجه می‌شود. این کتاب نقدی زیرکانه است بر سرمایه‌داری، سلطنت، کلیسا و حتی مدرنیته بی‌هدف. از سوی دیگر، تواین در آثار غیرادبی‌اش از جمله مقالات، سخنرانی‌ها و نامه‌های شخصی، چهره‌ای آگاه، تیزبین و گاه تلخ‌گوی از خود نشان می‌دهد. او از منتقدان سرسخت امپریالیسم آمریکایی بود و به شدت با نژادپرستی، تبعیض و دورویی مذهبی مخالفت می‌کرد. مارک تواین طنز را نه تنها به عنوان ابزار سرگرمی، بلکه به عنوان سلاحی برای نقد اجتماعی به‌کار گرفت. او از طریق شوخ‌طبعی، لایه‌های پنهان جامعه را آشکار می‌کرد. در جهانی که ادبیات اغلب یا بسیار جدی یا بیش از حد رمانتیک بود، تواین موفق شد تعادلی میان سرگرمی و تأمل برقرار کند. طنز تواین گاهی با

مروری بر چند مصاحبه
در مجموعه «Mark Twain: The Complete»



آرمان ملی: مارک تواین، نویسنده بزرگ آمریکایی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به خاطر نثر ساده، طنز تلخ و نگاه عمیقش به جامعه و انسان‌ها شناخته شده است. او که نام واقعی‌اش ساموئل لانگ‌هورن کلمنتس بود، آثارش همچون «ماجراهای هاکلبری فین» و «ماجراهای تام سایر» هنوز هم از پرفروش‌ترین و تأثیرگذارترین کتاب‌های ادبیات جهان به‌شمار می‌روند. تواین در طول زندگی خود بارها درباره موضوعات مختلفی مانند جنگ، مذهب، سیاست، اخلاق و آزادی بیان صحبت کرده است و مصاحبه‌هایش با زتاب‌دهنده دغدغه‌های فکری و فلسفی اوست. مارک تواین، با طنز تند و تیز و نگاه عمیق به زندگی، جنگ، مذهب، سیاست و ادبیات، همواره صدای بیرحمانه اما صادقانه زمان خود بوده است. آثار او نه تنها سرگرم‌کننده‌اند، بلکه پلی میان گذشته و حال برای فهم بهتر انسان و جامعه هستند.

ریشخند همراه است، گاهی با دلسوزی؛ اما همواره ریشه در مشاهد‌های دقیق و دلسوزانه نسبت به انسان دارد. او هیچ‌گاه خود را بالاتر از دیگران نمی‌دید و همواره بخشی از جامعه‌ای بود که آن را نقد می‌کرد. آثار مارک تواین هنوز پس از گذشت بیش از یک قرن، مورد مطالعه، بازخوانی و اقتباس قرار می‌گیرند. رمان‌های او به بیش از صد زبان ترجمه شده‌اند و شخصیت‌هایی بدل شده‌اند. تواین جیم، به‌نماد‌هایی جهانی بدل شده‌اند. تواین نویسنده‌ای است که توانست از دل یک جامعه ناآرام و متناقض، صدایی انسانی، صادق و در عین حال خلاق پدید آورد. صدایی که هم‌زمان می‌خنداند، می‌گریاند و اندیشه را به چالش می‌کشد. شاید بهترین توصیف از تواین، گفته خود او باشد: «حقیقت، غریب‌تر از داستان است، چون داستان باید به احتمال پاییند باشد، اما حقیقت، نه.» او نویسنده‌ای بود که از دل حقیقت‌های عجیب، داستان‌هایی ماندگار آفرید.

مروری بر چند مصاحبه
در مجموعه «Mark Twain: The Complete»



داستانی از مبارزه و تحقیر و سینما و کتاب

نگاهی به کتاب «تادیب» طاهر بن جلون

دستش برساند تا برای مدت‌هایی مدید، کتابی را پنهان در میان ملافه‌ها در شب‌های دیوچران‌ده بخواند باشد که از فشار زندگی در بحران‌رها شود که نویسنده پیوسته تاکید دارد که در دل این تادیب غم‌انگیز پراضطراب، که شاید پهنه‌ای وسیع‌تر از جغرافیای مراکش و تاریخ این رویداد، در برگیرد، انسان باید به کتاب و تصویر کلمه و شعر پناه برد تا دوام آورد، به خیالبافی و امیدواری پس پشت هر کتاب خواندنی؛ «کتاب کت و کلفت جوپس را در آغوش می‌گیرم و به خودم می‌گویم؛ «یک روز آزاد می‌شوم و به دوپلین می‌روم.» «حافظه‌ام همیشه بار وفادارم بوده است. درست است که گاه آزارم می‌دهد، اما دوستش دارم. به من اجازه می‌دهد خودم را نجات دهم؛ بروم به دور دست‌ها و دوباره مکان‌های عجیب و غریب را ببینم.»

نویسنده بعدتر اشاره می‌کند که چگونه روای جوان به کمک زندانی تازه‌وارد که به طرز غریبی توانسته است یک رادیوی کوچک فیلیپس با خودش به اردوگاه بیاورد، از سرنوشت رزی دبره، فیلسوفی فرانسوی که در بولیوی به جرم دوستی با چاگوآرا دستگیر شده است، آشنا می‌شود و رنج آزادخیواهی را فراتر از مرزهای سرزمین مادری خویش، در میان انسان‌های سراسر جهان بازمی‌جوید. به این ترتیب است که بن جلون افزون بر اراییه مستنداتی از تاریخ سیاسی مراکش و اطلاعات هنری و سینمایی و ادبی، بخشی از تاریخ مبارزه عدالت‌خواهی در جهان را هم در کتابچه تامل برانگیز و تینده‌اش می‌گنجاند و از همین روست که تادیب را نه فقط روایت ادیبانه و داستانونار یک تحقیر، که یک دایره‌المعارف هنری و البته یک کتاب تاریخ‌نگارانه باید به شمار آورد.

می‌بیند، وجهی قصه‌گون می‌دهد: «زمان را با تصویرهای زیبا و کارت‌پستال‌ها و کلیشه‌های خوشبختی، با دلخوش‌کنک‌هایی که امید دارم روزی آنها را درک کنم، بر می‌کنم، مراعاتی را می‌بینم زیر نور آفتاب، با بد خترکانه‌ی که هولاهوپ بازی می‌کنند. پروانه‌ای را می‌بینم نشسته بر سینه‌ی دختری که دارد آفتاب می‌گیرد. برکه‌ای را می‌بینم که نیلوفرها بر سطحش می‌لغزند. دستی ظریف نیلوفرها را پس می‌زند. رنگ‌ها را می‌بینم، نور را، شادی را... و هر چیزی که در این مصیبت سخت وجود ندارد و سوهان روحم نمی‌شود، جلوی چشمم می‌بینم... بالای کوه هستیم. دودی را می‌بینم که از دودکش خانه‌ای محقر بیرون می‌آید. پیش خودم فکر می‌کنم که کلبه خانه‌ی چوپانی است و دخترعمویش زنش شده است، ساده و خوشبخت.» به

این ترتیب است که روای شاعرپیشه و ستم‌دیده، در روزهای تبعید و خفقان، به فیلم شعر نیز پناه می‌برد؛ «شعر را می‌نویسم؛ به نامم است. راحت شب‌هایم است. گاه پیش می‌آید که در سرم می‌نویسم؛ در انتظار فرصتی تا کاغذی بیابم و نوشتن کنم. اوایل از سفره‌های کاغذی غذاخوری استفاده می‌کردم، اما از موقعی که پلاستیکی شدند، فقط یک بار رقم پیش دکتر تا چند ورق کاغذ به من بدهد روست که تادیب را نه فقط روایت ادیبانه و داستانونار یک تحقیر، همه در حالی است که برادرش به سختی توانسته است، اولیس جیمز جوپس را به

کتاب می‌برد. البته که در این میان برخی تجربه‌های اندوهگین زیسته باعث می‌شود روای جوان آثاری از تاریخ سینما را نیز به یوته‌ی نقد بکشاند: «خودشان را گذاشته بودند جای جان وین در فیلم افتضاحی که خودش کارگردان و بازیگر آن بود. کلاه‌سبزا، وظیفه‌اش توجیه حضور آمریکایی‌ها در ویتنام بود. وقتی آب باران دارد مرهمان‌طور سرپا می‌شوید، به جان وین فکر می‌کنم. پیش از این هرگز فقرم را درگیر خودش نکرده بود. به جز بازی‌هایش در فیلم‌های جان فورد و هاوارد هاکس، چنگی به دلم نمی‌زد. کرک داگلاس یا گلن فورد، جیمز استوارت یا راک هادسون را به او ترجیح می‌دادم. به آنها نگاه می‌کنم و از خود می‌پرسم که نکنند فقط تصویر باشند. شاید اصلا وجود خارجی نداشته باشند.

فکرهایم درهم و پریشان می‌شود. نشانه‌ی خستگی مفرط.» بعدتر روای ضمن اشاره به اینکه تصادفا چند ماه قبل از دستگیری‌اش، به سینما رفته و فیلم تپه‌ی سیدنی لومت را دیده است، می‌گوید که «فیلم درباره‌ی داستان گروهانی دیگراراز و بسیار سختگیر» بوده که زندانیانش را به شدت آزار می‌داد و «حالا یک سالی می‌شود که نسخه‌ی حقیقی این فیلم را زندگی می‌کنم. فقط دوربین نیست.» رهیافت دیگری که نویسنده در روایت حبسیه خویش بدان تمسک می‌جوید و به قصه‌اش، شاعرانگی و شورمندی می‌بخشد آنجاست که روای یا در خیال به طبیعت و زیبایی‌های جهان می‌اندشید و یا در آنچه گاه در مسیر رفتن به بیابانی برای کاری بی‌ثمر

عظیم برای بیداری مردم داشته باشد. من همیشه گفته‌ام؛ حکومتی که از ادبیات می‌ترسد، محکوم به فناست.

آیا تا به حال درباره نوشتن چیزی خودسانسوری کرده‌اید؟

نه، اما گاهی برای حفظ آرامش ذهنی خودم، موضوعاتی را به تعویق انداخته‌ام. اما هیچ وقت چیزی را نگفته‌ام چون ترسیده‌ام. من به این باور دارم که هر کلمه‌ای که نوشته می‌شود باید حقیقت داشته باشد، حتی اگر تلخ باشد.

دین چگونه بر آثار شما تأثیر گذاشته است؟
دین، به ویژه وقتی به عنوان ابزاری برای ترساندن مردم به کار رود، یکی از بزرگ‌ترین موانع پیشرفت انسان است. در آثارم سعی کرده‌ام این موضوع را با زبانی طنزآمیز و گاه تلخ نشان دهم. اما اخلاق، مفهومی فراتر است و می‌تواند بر پایه عقل و همدلی بنا شود. من معتقدم اخلاق در هر حال می‌تواند پا برجای‌باشد. هیچگاه نخواستم سکوت کنم. حقیقت همیشه با قیمت خودش همراه است و من ترجیح می‌دهم صدای حقیقت باشم تا سکوت کنم و رضایت جمعی را جلب کنم.

نظرتان درباره سیاست و اهمیت آن چیست؟ چگونه می‌توان در جامعه‌ای پر فساد، امید را حفظ کرد؟

سیاست بازی قدرت است و اغلب، بازی کثیف و بی‌رحم. اما آزادی، آن چیزی است که باید برایش ایستاد و جنگید. حتی اگر سیاست‌بازان ما بخواهند صدا‌های مخالف را خاموش کنند، ما نباید اجازه دهیم آزادی بیان و اندیشه از بین برود. امید یک انتخاب است. اگر قبول کنیم که فساد فقط یک تفریح، بلکه یک ضرورت برای زنده ماندن است.

نگاه شما به مرگ چگونه است؟ آیا آن را جدی می‌گیرید یا به آن می‌خندید؟

مرگ برای همه جدی است، اما من فکر می‌کنم که بهترین راه مقابله باترس از مرگ، شوخی و خنده است. مرگ همه را برابر می‌کند. از پادشاه تا دهقان و ترسیدن از آن مثل ترسیدن از سایه است. اگر هر روز به مرگ بختی، وقتی سراعت می‌آید، چندان ترسناک نیست.

ادبیات چه نقشی در حفظ آزادی فکر انسان دارد؟

ادبیات، ستون فقرات آزادی است. اگر دیوارهای آزادی سقوط کنند، ادبیات آخرین سنگر خواهد بود. حتی یک داستان کوتاه، یک شعر یا حتی یک نامه سرگشاده می‌تواند قدرتی

طنز در آثار شما چه نقشی دارد؟

طنز برای من فقط ابزاری برای سرگرمی نیست، بلکه سلاحی برای نقد و اصلاح جامعه است. طنز قدرتمندتر از شمسییر است؛ نه تنها می‌خنداند، بلکه به فکر وامی‌دارد. نقد اجتماعی بدون طنز، اغلب خشک و بی‌اثر است.

آیا همیشه موفق بوده‌اید که طنز شما به هدف برسد؟

نه همیشه. بسیاری نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند بفهمند. اما این دلیل نمی‌شود که باید سکوت کرد. وظیفه نویسنده بیان حقیقت است، حتی اگر تلخ باشد.